Quarterly Journal of Fiscal and Economic Policies ***Vol. 13, No. 51, Autumn 2025***

Inequality as an Institutional and Political Problem: A Critical Re-reading of Thomas Piketty's Works

Davood Manzoor
Associate Professor of Islamic Studies and Economics, Faculty of Islamic Studies and Economics, Imam Sadiq University, Tehran, Iran.
manzoor@isu.ac.ir

Equality and social justice have long occupied a central place in social science and political economy; yet contemporary developments indicate that inequality remains one of the defining challenges of the twenty-first century. In Iran, a significant gap in the existing literature arises from the scarcity of studies that simultaneously address the historical roots, institutional structures, and intergenerational consequences of inequality while offering analytically coherent and context-sensitive policy frameworks. This article seeks to address this gap through a systematic and critical re-reading of Thomas Piketty's works. The study integrates long-term quantitative analyses of income and wealth distribution with a normative and ethical critique of justice, thereby enabling a multidimensional understanding of inequality as an economic, political, and institutional phenomenon. The main research questions examine: (1) how a comprehensive conception of equality encompassing economic, political, and social dimensions can be developed through the synthesis of historical and philosophical approaches; (2) what institutional, historical, and ideological factors underlie the reproduction of inequality; and (3) which national and global policy strategies may contribute to sustainable inequality reduction and intergenerational justice. Methodologically, the article employs a historical–comparative approach combined with a critical review of the literature. Long-term historical data on income and wealth distribution are analyzed alongside discourse analysis of Piketty's writings and key concepts of justice in modern political philosophy. This framework allows for both the reconstruction of historical trajectories of inequality and a normative evaluation of proposed policy responses. The findings drawn from Piketty's work suggest that inequality is not an inevitable outcome of market forces but rather the product of institutional arrangements and the concentration of economic and political power. Historical periods marked by strong redistributive policies, progressive taxation, and the decommodification of public services have been associated with sustained reductions in inequality, whereas neoliberal policy shifts have contributed to its resurgence. By foregrounding the institutional and political dimensions of inequality and linking economic analysis to moral critique, this article contributes to the Iranian literature on equality and social justice and proposes an analytically grounded framework for context-sensitive policymaking.

JEL Classification: G32, O47, L25, C51.
Keywords: Equality, Inequality, Intergenerational justice, Economic democracy, Piketty.

Reccived: 2025/09/11 Accepted: 2025/12/16

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

نشریه علمی (فصلنامه) سیاست‌های مالی و اقتصادی
سال ۱۳، شماره ۵۱، پاییز ۱۴۰۴، صفحه ۲۲۹ - ۱۸۸

نابرابری به‌مثابه مسأله‌ای نهادی و سیاسی: بازخوانی انتقادی آثار توماس پیکتی

داوود منظور
دانشیار دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)، تهران، ایران.
manzoor@isu.ac.ir

برابری و عدالت اجتماعی از دیرینه‌ترین مباحث علوم اجتماعی و اقتصاد سیاسی‌اند، اما روندهای معاصر نشان می‌دهد که نابرابری همچنان یکی از چالش‌های محوری قرن بیست‌ویکم باقی مانده است. در ایران، بخش مهمی از ادبیات موجود یا بر شاخص‌های کمّی نابرابری تمرکز دارد یا به مباحث کلی هنجاری بسنده می‌کند، بی‌آنکه پیوندی منسجم میان تحلیل تاریخی، ابعاد نهادی و پیامدهای بین‌نسلی نابرابری برقرار سازد. مقاله حاضر با هدف پر کردن این خلأ، به بازخوانی نظام‌مند و انتقادی آثار توماس پیکتی می‌پردازد. رویکرد پژوهش بر تلفیق تحلیل‌های تاریخی–کمّی بلندمدت درباره توزیع درآمد و ثروت با نقد فلسفی–اخلاقی مفاهیم عدالت استوار است. روش تحقیق شامل تحلیل تاریخی–مقایسه‌ای، مرور انتقادی ادبیات و تحلیل گفتمان آثار پیکتی در پیوند با نظریه‌های معاصر عدالت اجتماعی است. این چارچوب امکان می‌دهد نابرابری نه صرفاً به‌عنوان پدیده‌ای اقتصادی، بلکه به‌مثابه مسئله‌ای نهادی، سیاسی و هنجاری بررسی شود. یافته‌های پیکتی نشان می‌دهد که نابرابری محصول اجتناب‌ناپذیر سازوکار بازار نیست، بلکه نتیجه طراحی نهادی، تمرکز قدرت و انتخاب‌های سیاسی است. شواهد تاریخی بیانگر آن است که دوره‌هایی با سیاست‌های بازتوزیعی قوی، مالیات‌های تصاعدی و کالازدایی از خدمات عمومی، با کاهش پایدار نابرابری همراه بوده‌اند، در حالی که چرخش‌های نئولیبرالی به بازتولید الگوهای تاریخی نابرابری انجامیده‌اند. مقاله حاضر با برجسته‌سازی پیوند میان تحلیل اقتصادی و نقد اخلاقی، می‌کوشد چارچوبی تحلیلی و بومی‌پذیر برای فهم و سیاست‌گذاری نابرابری در ایران ارائه دهد.

طبقه‌بندی JEL: G32, O47, L25, C51.
واژگان کلیدی: برابری، عدالت بین‌نسلی، بازتوزیع، مردم سالاری–اقتصادی، توماس پیکتی

❁ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴ / ۶ / ۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴ / ۹ / ۲۵

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]
[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

۱. مقدمه

برابری و عدالت اجتماعی از بنیادی‌ترین آرمان‌هایی بوده‌اند که اندیشه و عمل سیاسی بشر را در طول تاریخ شکل داده‌اند. از نخستین صورت‌بندی‌های فلسفی عدالت در سنت‌های باستانی تا منازعات معاصر بر سر نابرابری اقتصادی، این دو مفهوم نه‌تنها چارچوبی برای قضاوت‌های اخلاقی، بلکه معیاری برای سنجش کیفیت نظم اجتماعی و کارآمدی نظام‌های سیاسی بوده‌اند. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که نابرابری، اگر به حال خود رها شود، تمایل به انباشت و بازتولید دارد و در نتیجه، می‌تواند بنیان‌های مشروعیت سیاسی، انسجام اجتماعی و حتی پایداری اقتصادی را تهدید کند. در این میان، گفت‌وگوی بین‌رشته‌ای میان اقتصاد سیاسی و فلسفه اخلاق، افق تازه‌ای برای تحلیل ریشه‌ها، پیامدها و راهکارهای مقابله با نابرابری فراهم می‌آورد.

با وجود انباشت گسترده پژوهش‌ها درباره نابرابری، هنوز اجماعی نظری درباره نحوه پیوند میان تحلیل‌های تجربی نابرابری و داوری‌های هنجاری درباره عدالت وجود ندارد. بسیاری از رویکردها یا به توصیف کمّی نابرابری‌ها بسنده می‌کنند یا در سطح انتزاعی نظریه‌های اخلاقی باقی می‌مانند، بی‌آنکه سازوکاری روشن برای ترجمه این تحلیل‌ها به سیاست‌های پایدار ارائه دهند. این گسست نظری، سیاست‌گذاری در حوزه نابرابری را با ابهام و ناپایداری مواجه ساخته و ضرورت بازاندیشی در چارچوب‌های تحلیلی موجود را برجسته می‌کند.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

در سال‌های اخیر، آثار توماس پیکتی جایگاه ویژه‌ای در بازتعریف بحث نابرابری پیدا کرده‌اند. پژوهش‌های او، که بر داده‌های تاریخی گسترده در حوزه توزیع درآمد و ثروت تکیه دارد، نشان داده‌اند که نابرابری نه پیامد اجتناب‌ناپذیر رشد اقتصادی، بلکه محصول قواعد نهادی و سیاست‌های توزیع قدرت و منابع است. پیکتی با رد دیدگاه‌های کلاسیک که بر کارآمدی ذاتی بازار و نقش حداقلی دولت تأکید دارند، استدلال می‌کند که کاهش پایدار نابرابری نیازمند سیاست‌های فعال بازتوزیعی، مالیات‌های تصاعدی و سرمایه‌گذاری گسترده در خدمات عمومی است. هرچند پیکتی گاه در زمره سنت‌های برابری‌طلب یا سوسیال‌دموکراتیک طبقه‌بندی می‌شود، مقاله حاضر نه در پی دفاع ایدئولوژیک از یک موضع خاص، بلکه در پی تحلیل انتقادی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های این رویکرد برای فهم نابرابری معاصر است.

در ایران، ادبیات علمی پیرامون عدالت و برابری هنوز از خلأهای مهمی رنج می‌برد. بسیاری از پژوهش‌ها یا صرفاً بر بعد اقتصادی و شاخص‌های کمّی تمرکز دارند یا به بیان کلیات فلسفی بسنده می‌کنند، بی‌آنکه پیوندی جدی میان تحلیل‌های تجربی و چارچوب‌های هنجاری برقرار کنند. این شکاف پژوهشی، نه‌تنها موجب محدودیت در تولید دانش بین‌رشته‌ای شده، بلکه در عرصه سیاست‌گذاری نیز به کمبود چارچوب‌های جامع و بومی‌پذیر انجامیده است. مقاله حاضر می‌کوشد با بازخوانی انتقادی آثار پیکتی، گامی در جهت پر کردن این شکاف بردارد و تصویری منسجم از ابعاد مختلف نابرابری و راهبردهای مقابله با آن ارائه دهد.

رویکرد پژوهش حاضر تفسیری–تحلیلی است و با الهام از پدیدارشناسی اجتماعی و اقتصاد سیاسی انتقادی سامان یافته است. هدف مقاله آزمون تجربی فرضیه‌های پیکتی یا

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

ارائه برآوردهای آماری جدید نیست، بلکه بازسازی مفهومی، تحلیل انتقادی و ارزیابی نهادی چارچوب نظری او در باب نابرابری و برابری است.

مواد اصلی مورد تحلیل شامل آثار محوری توماس پیکتی، به‌ویژه *سرمایه در قرن بیست‌ویکم* و *سرمایه و ایدئولوژی*، به‌همراه مجموعه‌ای از نقدهای منتخب از سوی اقتصاددانان، نظریه‌پردازان نهادگرا و فیلسوفان سیاسی است. انتخاب این متون بر اساس تأثیرگذاری آن‌ها در شکل‌دهی به مناظره معاصر نابرابری صورت گرفته است.

از منظر تاریخی، شواهد گردآوری‌شده توسط پیکتی و دیگر پژوهشگران نشان می‌دهد که نابرابری‌های افراطی همواره با تمرکز قدرت اقتصادی و سیاسی در دست اقلیت کوچکی همراه بوده‌اند. چنین تمرکزی، به نوبه خود، قواعد بازی را به گونه‌ای شکل داده است که بازتولید نابرابری را تضمین می‌کند. در مقابل، دوره‌هایی از تاریخ، به‌ویژه میانه قرن بیستم در بسیاری از کشورهای غربی، نشان داده‌اند که با سیاست‌های بازتوزیعی قوی، مالیات‌های تصاعدی بر درآمد و ثروت، و گسترش خدمات عمومی، می‌توان شکاف‌های طبقاتی را به‌طور پایدار کاهش داد. با این حال، این دوره‌های برابری‌خواهانه غالباً کاستی‌هایی جدی داشته‌اند. نخست، در بسیاری موارد، خدمات عمومی نتوانسته‌اند کیفیتی برابر برای همه طبقات اجتماعی فراهم کنند و این امر به تداوم تمایزات طبقاتی انجامیده است. دوم، مردم‌سالاری اقتصادی به معنای مشارکت مستقیم ذی‌نفعان، به‌ویژه کارگران، در اداره بنگاه‌های اقتصادی، به ندرت محقق شده و ساختار مالکیت و کنترل شرکت‌ها عمدتاً در اختیار سرمایه‌داران باقی مانده است. سوم، نابرابری جهانی در این مدل‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفته و رفاه داخلی کشورهای توسعه‌یافته گاه بر بهره‌کشی از منابع و نیروی کار کشورهای کم‌درآمد استوار بوده است.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

در قرن بیست‌ویکم، چالش‌های نابرابری با ابعاد تازه‌ای از جمله جهانی‌شدن مالی، انقلاب دیجیتال، بحران‌های زیست‌محیطی و تغییرات جمعیتی گره خورده‌اند. این تحولات، هم فرصت‌هایی برای بازاندیشی عدالت و برابری فراهم می‌کنند و هم خطرات جدیدی برای تعمیق شکاف‌های اجتماعی ایجاد می‌کنند. در چنین بستری، ترکیب رویکردهای تجربی مبتنی بر داده‌های تاریخی و تحلیل‌های فلسفی درباره کرامت انسانی و خیر عمومی، ضرورتی دوچندان می‌یابد. مقاله حاضر بر این فرض استوار است که تحلیل و سیاست‌گذاری در حوزه نابرابری نمی‌تواند صرفاً بر منطق اقتصادی تکیه کند و نیازمند چارچوبی است که ابعاد اخلاقی، اجتماعی و سیاسی را نیز در بر گیرد.

بازخوانی آثار پیکتی، این امکان را فراهم می‌آورد که سازوکارهای مادی بازتولید نابرابری و پیامدهای هنجاری و اخلاقی آن به‌صورت یکپارچه بررسی شوند. افزون بر این، توجه به زمینه خاص ایران و ظرفیت‌ها و محدودیت‌های نهادی آن، امکان بومی‌سازی راهکارهای پیشنهادی را فراهم می‌کند تا نتایج مطالعه صرفاً در سطح نظری باقی نماند. بدیهی است که مقاله حاضر در پی ارائه نسخه‌ای جامع و نهایی برای حل مسئله نابرابری نیست، بلکه می‌کوشد چارچوبی تحلیلی برای گفت‌وگوی میان اقتصاد سیاسی، فلسفه اخلاق و سیاست‌گذاری فراهم آورد.

نوآوری مقاله حاضر در آن است که آثار پیکتی را نه صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از تحلیل‌های اقتصادی، بلکه به‌مثابه پروژه‌ای نظری–هنجاری در باب برابری مردم‌سالار بازخوانی می‌کند و می‌کوشد پیوند میان داده‌های تاریخی، تحلیل نهادی و ملاحظات اخلاقی را در یک چارچوب منسجم نشان دهد. از این رو، بررسی آثار پیکتی در این مقاله

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

نه به‌منظور بازگویی صرف دیدگاه‌های او، بلکه به‌عنوان بستری برای ارزیابی انتقادی امکان‌ها و محدودیت‌های پروژه برابری مردم‌سالار صورت می‌گیرد.

این مقاله با بازخوانی آثار پیکتی در پی پاسخ به سه پرسش اصلی است: نخست، چگونه می‌توان تعریف جامعی از برابری ارائه داد که ابعاد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را به‌صورت هم‌زمان پوشش دهد؟ دوم، ریشه‌های نهادی، تاریخی و ایدئولوژیک نابرابری کدام‌اند و چگونه این ریشه‌ها در طول زمان بازتولید می‌شوند؟ سوم، چه راهبردهایی در سطح ملی و جهانی می‌توانند به کاهش پایدار نابرابری و تقویت عدالت بین‌نسلی بیانجامند؟

استدلال محوری این مقاله آن است که آثار توماس پیکتی را می‌توان نه صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از تحلیل‌های اقتصادی درباره نابرابری، بلکه به‌مثابه پروژه‌ای نظری در اقتصاد سیاسی برابری مردم‌سالار فهم کرد؛ پروژه‌ای که نابرابری را پدیده‌ای نهادی و سیاسی می‌داند و ریشه‌های آن را در ساختارهای توزیع قدرت و مالکیت جست‌وجو می‌کند. مقاله حاضر با تفکیک سطوح توصیفی، هنجاری و سیاستی در اندیشه پیکتی نشان می‌دهد که قوت اصلی این چارچوب در تشخیص نهادی مسئله نابرابری نهفته است، اما گذار از تحلیل تجربی به طراحی سیاست‌های پایدار، با محدودیت‌های مفهومی و اجرایی مواجه است. بر این اساس، نوآوری مقاله در ارائه خوانشی تحلیلی–انتقادی از پروژه پیکتی و تبیین شرایط نهادی و فرهنگی لازم برای پایداری برابری مردم‌سالار است.

به منظور پاسخ به این پرسش‌ها، ادامه مقاله به شیوه‌ای ساختارمند در شش بخش تنظیم شده است. بخش دوم به پیشینه پژوهش اختصاص دارد. بخش سوم به معرفی یافته‌ها و نوآوری‌های پیکتی در حوزه نابرابری و سیاست‌های مقابله با آن می‌پردازد. بخش چهارم به ارزیابی انتقادی دیدگاه‌های پیکتی اختصاص دارد. بخش پنجم به بیان دلالت‌های نهادی

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

چارچوب پیکتی برای ایران می‌پردازد. بخش ششم به جمع‌بندی نهایی مقاله و دلالت‌های نظری آن در فهم نابرابری می‌پردازد.

۲. پیشینه پژوهش

ادبیات علمی پیرامون نابرابری اقتصادی در دهه‌های اخیر، به‌ویژه پس از بحران مالی جهانی، شاهد بازگشت پررنگ رویکردهای اقتصاد سیاسی و تاریخی بوده است. در این میان، آثار توماس پیکتی نقش محوری در بازتعریف مسئله نابرابری ایفا کرده‌اند. اهمیت کار پیکتی نه صرفاً در ارائه داده‌های گسترده تاریخی، بلکه در پیوند دادن تحلیل کمّی توزیع ثروت و درآمد با پرسش‌های نهادی، سیاسی و هنجاری درباره عدالت اجتماعی است (Piketty, 2014; 2020).

آثار پیکتی را می‌توان ذیل سه محور اصلی صورت‌بندی کرد. محور نخست، تحلیل تاریخی–کمّی نابرابری است که بر گردآوری داده‌های بلندمدت درباره توزیع درآمد و ثروت تکیه دارد. در این چارچوب، پیکتی با استفاده از داده‌های مالیاتی و حساب‌های ملی نشان می‌دهد که نابرابری در اغلب دوره‌های تاریخی گرایش به بازتولید و تشدید داشته و کاهش آن در قرن بیستم عمدتاً محصول شوک‌های سیاسی و نهادی مانند جنگ‌ها، بحران‌های بزرگ و سیاست‌های بازتوزیعی بوده است (Alvaredo et al., 2018؛ Piketty, 2014).

فرضیه مشهور بزرگ‌تر بودن نرخ بازده سرمایه از نرخ رشد اقتصادی ($r > g$) در همین بستر تاریخی طرح می‌شود و به‌عنوان یکی از مکانیزم‌های ساختاری تمرکز ثروت معرفی می‌گردد.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

محور دوم در آثار پیکتی، نقد ایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش نابرابری است. او در کتاب سرمایه و ایدئولوژی استدلال می‌کند که نابرابری صرفاً پیامد نیروهای اقتصادی نیست، بلکه در چارچوب نظام‌های فکری و روایت‌های هنجاری بازتولید می‌شود که توزیع نابرابر منابع و قدرت را طبیعی یا عادلانه جلوه می‌دهند (Piketty, 2020).

از این منظر، ایدئولوژی‌هایی مانند شایسته‌سالاری مدرن، با نادیده گرفتن نقش میراث، نهادها و امتیازات ساختاری، به تداوم نابرابری یاری می‌رسانند. پیکتی با ارجاع به شواهد تاریخی نشان می‌دهد که تغییرات پایدار در سطح نابرابری همواره با دگرگونی‌های ایدئولوژیک و سیاسی همراه بوده‌اند.

محور سوم، ارائه مجموعه‌ای از راهکارهای سیاستی برای مهار نابرابری و تقویت مردم‌سالاری اقتصادی است. در این سطح، پیکتی از ابزارهایی چون مالیات‌های تصاعدی بر درآمد، ثروت و ارث، کالازدایی از خدمات اساسی، گسترش دولت اجتماعی و اشکال مختلف دموکراسی اقتصادی دفاع می‌کند (Piketty, 2014; 2022) . وی این سیاست‌ها را نه‌تنها از منظر کارایی اقتصادی، بلکه به‌عنوان الزامات هنجاری حفظ برابری فرصت‌ها و جلوگیری از تمرکز قدرت سیاسی تحلیل می‌کند.

ادبیات پژوهشی پیرامون آثار پیکتی را می‌توان در سه خوشه اصلی طبقه‌بندی کرد. خوشه نخست شامل مطالعاتی است که نقش پیکتی را در احیای اقتصاد سیاسی نابرابری برجسته کرده و چارچوب داده‌محور او را بدیلی برای روایت‌های خوش‌بینانه همگرایی نابرابری می‌دانند (McCloskey, 2014). این مطالعات بر اهمیت داده‌های تاریخی بلندمدت و بازگرداندن مسئله توزیع به مرکز تحلیل اقتصادی تأکید دارند.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

خوشه دوم به نقدهای تجربی و روش‌شناختی اختصاص دارد. در این آثار، اعتبار داده‌ها، مفروضات مربوط به نرخ بازده سرمایه، نحوه اندازه‌گیری ثروت و تعمیم‌پذیری نتایج پیکتی مورد پرسش قرار گرفته است(Magness & Murphy, 2015; Warshawsky, 2016) .

برخی منتقدان استدلال می‌کنند که برآوردهای مربوط به تمرکز ثروت و نقش $r > g$ به شدت به مفروضات خاص وابسته است. با این حال، حتی این نقدها نیز معمولاً اصل مسئله نابرابری و اهمیت سیاست‌های نهادی را انکار نمی‌کنند.

خوشه سوم شامل نقدهای نظری، هنجاری و سیاستی است. بخشی از این نقدها، از منظر بازارمحور، سیاست‌های پیشنهادی پیکتی به‌ویژه مالیات‌های تصاعدی و جهانی بر ثروت را تهدیدی برای رشد و انگیزه‌های سرمایه‌گذاری می‌دانند(Warshawsky, 2016; Gold, 2015) .

در مقابل، برخی منتقدان در سنت‌های رادیکال‌تر معتقدند که پیکتی با وجود نقد عمیق نابرابری، در سطح اصلاحات مالیاتی و نهادی باقی می‌ماند و به نقد بنیادی مناسبات مالکیت خصوصی نمی‌پردازد. این مناقشات نشان می‌دهد که آثار پیکتی به نقطه تلاقی بحث‌های اقتصاد تجربی، فلسفه عدالت و سیاست‌گذاری عمومی بدل شده‌اند.

در فضای پژوهشی ایران، مطالعات مرتبط با چارچوب پیکتی هنوز محدود اما رو به گسترش‌اند. برخی پژوهش‌ها با استفاده از داده‌های داخلی، به آزمون دلالت‌های نظری پیکتی در اقتصاد ایران پرداخته و نقش ساختارهای نهادی، درآمدهای نفتی و مالیه عمومی را در توضیح نابرابری برجسته کرده‌اند. با این حال، بخش عمده این ادبیات یا بر آزمون‌های کمّی متمرکز است یا به معرفی کلی دیدگاه‌های پیکتی بسنده می‌کند و پیوند نظام‌مند میان تحلیل تجربی، نقد هنجاری و زمینه نهادی ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

بر این اساس، پیشینه موجود نشان می‌دهد که آثار پیکتی از یک سو بستر داده‌ای و نظری غنی برای تحلیل نابرابری فراهم می‌کنند و از سوی دیگر، محل مناقشه‌های جدی روش‌شناختی و هنجاری‌اند. مقاله حاضر با اتکا به این ادبیات، می‌کوشد فراتر از معرفی یا دفاع ساده از پیکتی، چارچوبی تحلیلی برای ارزیابی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های نظریه او در پیوند میان اقتصاد سیاسی و عدالت اجتماعی ارائه دهد.

۳. سنت فکری پیکتی: یافته‌ها و نوآوری‌ها

در این بخش، چارچوب نظری و سیاستی توماس پیکتی به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین رویکردهای معاصر در تحلیل نابرابری اقتصادی بررسی می‌شود. تمرکز اصلی این بخش بر صورت‌بندی مفاهیم کلیدی، استدلال‌های محوری و پیشنهادهای نهادی پیکتی است؛ با این هدف که منطق درونی دیدگاه او و پیوند میان تحلیل تاریخی، داوری‌های هنجاری و نسخه‌های سیاستی روشن شود. این بررسی، نه به‌منزله پذیرش بی‌چون‌وچرای نتایج پیکتی، بلکه به‌عنوان زمینه‌ای تحلیلی برای ارزیابی انتقادی دیدگاه‌های او در بخش بعدی صورت می‌گیرد.

هدف این بخش بازسازی منسجم چارچوب نظری و سیاستی پیکتی است تا منطق درونی استدلال‌های او روشن شود. این بازسازی، آگاهانه توصیفی است و مبنای لازم برای ارزیابی انتقادی دیدگاه‌های پیکتی را فراهم می‌آورد که در بخش بعدی مقاله به‌طور نظام‌مند دنبال می‌شود.

۳-۱. پویایی‌های تاریخی نابرابری

نقطه عزیمت نظری توماس پیکتی در تحلیل نابرابری، اتکای نظام‌مند به داده‌های تاریخی بلندمدت است. برخلاف بسیاری از رویکردهای اقتصاد متعارف که نابرابری را پدیده‌ای

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

گذرا یا فرعی در فرآیند رشد اقتصادی تلقی می‌کنند، پیکتی با بازسازی کمّی توزیع درآمد و ثروت در بازه‌های زمانی طولانی نشان می‌دهد که نابرابری در اغلب دوره‌های تاریخی گرایش به بازتولید داشته است (Piketty, 2014; 2020).

کاهش نابرابری در میانه قرن بیستم، از نظر او، نه حاصل سازوکارهای خودکار بازار، بلکه نتیجه شوک‌های سیاسی و نهادی نظیر جنگ‌ها، بحران‌های اقتصادی و اجرای سیاست‌های بازتوزیعی گسترده بوده است.

در قلب این چارچوب تاریخی، رابطه میان نرخ بازده سرمایه (r) و نرخ رشد اقتصادی(g) قرار دارد. پیکتی استدلال می‌کند که در شرایطی که بازده سرمایه به‌طور پایدار از رشد اقتصادی پیشی بگیرد، ثروت سریع‌تر از تولید کل اقتصاد افزایش می‌یابد و در نتیجه، تمرکز دارایی‌ها در دست گروهی محدود تشدید می‌شود (Piketty, 2014) .

اهمیت این گزاره نه در قالب یک قانون اقتصادی سخت، بلکه به‌عنوان یک ابزار تحلیلی برای فهم سازوکارهای انباشت و بازتولید نابرابری است. پیکتی خود تأکید می‌کند که r و g متغیرهایی نهادی و سیاسی‌اند و تحت تأثیر نظام‌های مالیاتی، قوانین مالکیت و ساختارهای حقوقی شکل می‌گیرند.

تحلیل تاریخی پیکتی پیامدهای هنجاری و سیاسی مهمی دارد. از یک سو، نشان می‌دهد که نابرابری نتیجه انتخاب‌های نهادی است و نه ضرورتی طبیعی؛ و از سوی دیگر، هشدار می‌دهد که بدون مداخله فعال سیاستی، حتی رشد اقتصادی نیز الزاماً به کاهش شکاف‌های اجتماعی منجر نخواهد شد. در همین چارچوب است که پیکتی بر پیوند میان تمرکز ثروت و تمرکز قدرت سیاسی تأکید می‌کند و نابرابری اقتصادی را تهدیدی برای مردم‌سالاری می‌داند (Piketty, 2022).

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

در عین حال، فرضیه $r > g$ با نقدهایی نیز مواجه شده است. برخی اقتصاددانان معتقدند که فشار رقابتی و نوآوری فناورانه می‌تواند بازده سرمایه را در بلندمدت کاهش دهد یا شکاف میان r و g را محدود کند(Lucas, 2015; Jones, 2015) . دیگران بر نقش جهانی‌سازی و جابه‌جایی سرمایه در تغییر پویایی نابرابری تأکید می‌کنند (Milanovic, 2016). با این حال، حتی این نقدها نیز به‌طور ضمنی می‌پذیرند که بدون سیاست‌های نهادی فعال، بازار به‌تنهایی تضمینی برای برابری فرصت‌ها فراهم نمی‌کند.

۲-۳. نقد ایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش نابرابری

دومین نوآوری مهم پیکتی، انتقال تحلیل نابرابری از سطح صرفاً اقتصادی به سطح ایدئولوژیک است. او در سرمایه و ایدئولوژی نشان می‌دهد که هر نظام نابرابری برای تداوم خود نیازمند مجموعه‌ای از روایت‌ها و باورهای هنجاری است که توزیع نابرابر منابع و قدرت را طبیعی، عادلانه یا اجتناب‌ناپذیر جلوه دهند (Piketty, 2020) . از این منظر، نابرابری صرفاً محصول نیروهای مادی نیست، بلکه در بستر ایدئولوژی‌ها بازتولید می‌شود.

پیکتی به‌ویژه روایت شایسته‌سالاری مدرن را به چالش می‌کشد. او استدلال می‌کند که این روایت، با تأکید بر استعداد و تلاش فردی، نقش میراث، نابرابری آموزشی و امتیازات نهادی را نادیده می‌گیرد و بدین ترتیب، نابرابری‌های ساختاری را پنهان می‌سازد (Piketty, 2014). تحلیل تاریخی او نشان می‌دهد که در اغلب جوامع، جایگاه اقتصادی افراد بیش از آنکه تابع شایستگی فردی باشد، به موقعیت خانوادگی و دسترسی نابرابر به منابع اولیه وابسته است.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

اهمیت این تحلیل ایدئولوژیک در آن است که پیکتی نابرابری را به مسئله‌ای سیاسی–فرهنگی تبدیل می‌کند. از نظر او، اصلاحات اقتصادی پایدار تنها زمانی امکان‌پذیر است که روایت‌های مشروعیت‌بخش نابرابری نیز به چالش کشیده شوند. تجربه‌های تاریخی، به‌ویژه در قرن بیستم، نشان می‌دهد که کاهش نابرابری همواره با تغییر در گفتمان‌های عمومی درباره نقش دولت، مالیات و همبستگی اجتماعی همراه بوده است (Piketty, 2020) .

البته این تأکید بر نقش ایدئولوژی‌ها با نقدهایی مواجه شده است. برخی منتقدان بر این باورند که پیکتی وزن عوامل مادی مانند فناوری، ساختار جمعیتی و جغرافیا را کمتر از حد لازم در نظر می‌گیرد (Acemoglu & Robinson, 2012). دیگران تغییر ایدئولوژی‌ها را فرآیندی کند و غیرقابل‌پیش‌بینی می‌دانند که اتکای بیش از حد به آن می‌تواند به بن‌بست سیاسی منجر شود (Blyth, 2013). با این حال، تحلیل پیکتی نشان می‌دهد که نادیده گرفتن بُعد ایدئولوژیک، سیاست‌های بازتوزیعی را در برابر بازگشت نابرابری آسیب‌پذیر می‌سازد.

۳-۳. سیاست‌های بازتوزیعی و مالیات‌های تصاعدی

سومین محور مرکزی در اندیشه پیکتی، دفاع از سیاست‌های بازتوزیعی فعال به‌ویژه از طریق مالیات‌های تصاعدی بر درآمد، ثروت و ارث است. پیکتی مالیات را نه صرفاً ابزار تأمین مالی دولت، بلکه نهادی مردم‌سالار می‌داند که بازتاب توافق اجتماعی درباره حد مطلوب نابرابری است (Piketty, 2014). از نظر او، بدون اصلاحات عمیق مالیاتی، تمرکز ثروت و قدرت به‌طور ساختاری بازتولید خواهد شد.

پیکتی با ارجاع به تجربه تاریخی کشورهای صنعتی نشان می‌دهد که نرخ‌های بالای مالیات بر درآمدهای بسیار بالا در نیمه دوم قرن بیستم، نه‌تنها با رشد اقتصادی ناسازگار

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

نبوده‌اند، بلکه به کاهش نابرابری و تقویت سرمایه‌گذاری عمومی در آموزش و زیرساخت‌ها انجامیده‌اند (Piketty & Saez, 2007). در همین چارچوب، او پیشنهاد مالیات جهانی و تصاعدی بر ثروت را مطرح می‌کند که هدف آن محدود کردن تمرکز دارایی‌ها و افزایش شفافیت مالکیت است (Zucman, 2015).

نقش ارث در بازتولید نابرابری بین‌نسلی نیز جایگاه مهمی در این تحلیل دارد. پیکتی استدلال می‌کند که در شرایطی که بازده سرمایه از رشد اقتصادی پیشی می‌گیرد، انتقال بین‌نسلی ثروت به عامل تعیین‌کننده جایگاه اجتماعی بدل می‌شود و تحرک اجتماعی کاهش می‌یابد (Piketty, 2014). از این رو، مالیات‌های تصاعدی بر ارث می‌توانند به‌عنوان ابزاری برای تقویت برابری فرصت‌ها عمل کنند.

با این حال، سیاست‌های مالیاتی پیشنهادی پیکتی با نقدهای جدی مواجه شده‌اند. برخی اقتصاددانان نگران‌اند که مالیات‌های سنگین بر ثروت انگیزه پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را تضعیف کند یا در عمل به فرار سرمایه بینجامد (Summers, 2019; Warshawsky, 2016).

پیکتی در پاسخ، بر ضرورت همکاری بین‌المللی، شفافیت مالی و طراحی نهادی دقیق تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که ناکامی‌های گذشته بیش از آنکه ناشی از ذات این سیاست‌ها باشد، نتیجه محدودیت‌های نهادی و سیاسی بوده است (Piketty, 2020).

۴-۳. دولت اجتماعی و کالازدایی از خدمات اساسی

یکی از مؤلفه‌های کلیدی در اندیشه برابری‌طلبانه پیکتی، بازاندیشی در نقش دولت اجتماعی و خروج خدمات اساسی از منطق بازار است. پیکتی با تحلیل تجربه تاریخی کشورهای صنعتی پس از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که کاهش نابرابری در این دوره،

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

نه صرفاً حاصل رشد اقتصادی، بلکه نتیجه تصمیمات نهادی برای گسترش خدمات عمومی در حوزه‌هایی چون آموزش، بهداشت و تأمین اجتماعی بوده است (Piketty, 2019; 2020). این سیاست‌ها با کاهش وابستگی شهروندان به بازار برای تأمین نیازهای بنیادین، به تقویت برابری فرصت‌ها و انسجام اجتماعی انجامیدند.

پیکتی در این چارچوب از مفهوم کالازدایی بهره می‌گیرد؛ مفهومی که به کاهش نقش بازار در تخصیص خدمات اساسی اشاره دارد (Esping-Andersen, 1990).

از منظر او، آموزش عمومی باکیفیت، نظام بهداشت همگانی و بیمه‌های اجتماعی فراگیر، صرفاً ابزارهای رفاهی نیستند، بلکه بنیان‌های نهادی مردم‌سالاری و مشارکت برابر شهروندان محسوب می‌شوند. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که جوامعی با سطح بالاتر کالازدایی، نه‌تنها نابرابری کمتری داشته‌اند، بلکه در شاخص‌های سلامت، سرمایه انسانی و اعتماد اجتماعی نیز عملکرد بهتری از خود نشان داده‌اند (Stiglitz, 2012).

پیکتی تأکید می‌کند که در قرن بیست‌ویکم، دامنه کالازدایی باید فراتر از خدمات کلاسیک دولت رفاه گسترش یابد. دسترسی برابر به زیرساخت‌های دیجیتال، انرژی پایه و حمل‌ونقل عمومی، از نظر او پیش‌شرط مشارکت مؤثر شهروندان در اقتصاد و سیاست معاصر است (Piketty, 2022). در غیاب چنین دسترسی‌هایی، نابرابری اقتصادی به نابرابری در کیفیت زندگی و امکان کنش سیاسی تبدیل می‌شود.

با این حال، پیکتی به محدودیت‌های تجربه دولت اجتماعی نیز آگاه است. او نشان می‌دهد که دولت‌های رفاه ملی، در غیاب هماهنگی بین‌المللی، در برابر فشارهای جهانی‌سازی مالی و رقابت مالیاتی آسیب‌پذیر بوده‌اند. فرار سرمایه، کاهش مالیات بر شرکت‌ها و جابه‌جایی تولید، ظرفیت دولت‌ها برای تأمین مالی خدمات عمومی را تضعیف

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

کرده است (Piketty, 2019). از این رو، او بر ضرورت پیوند زدن سیاست‌های کالازدایی با سازوکارهای همکاری فراملی تأکید می‌کند.

۵-۳. دموکراسی اقتصادی و شفافیت مالکیت

از منظر پیکتی، نابرابری اقتصادی تنها زمانی به‌طور پایدار مهار می‌شود که با دموکراتیزه‌کردن ساختارهای مالکیت و تصمیم‌گیری اقتصادی همراه باشد. او استدلال می‌کند که مردم‌سالاری سیاسی بدون مردم‌سالاری اقتصادی ناقص است، زیرا تمرکز مالکیت سرمایه به تمرکز قدرت سیاسی و نفوذ نهادی منجر می‌شود (Piketty, 2019). داده‌های تاریخی مورد استفاده پیکتی نشان می‌دهد که در بسیاری از اقتصادهای معاصر، بخش عمده ثروت در دست اقلیتی کوچک متمرکز شده و سهم اکثریت جامعه از مالکیت دارایی‌ها ناچیز باقی مانده است (Piketty, 2014).

پیکتی مفهوم دموکراسی اقتصادی را به مجموعه‌ای از نهادها و سیاست‌ها ارجاع می‌دهد که مشارکت گسترده‌تر شهروندان و کارگران را در مالکیت و حاکمیت بنگاه‌های اقتصادی ممکن می‌سازند. این سیاست‌ها شامل اشکال مختلف سهیم‌سازی کارکنان، حضور نمایندگان کارگران در هیئت‌مدیره شرکت‌ها و ایجاد صندوق‌های اجتماعی مالکیت است (Piketty, 2020). تجربه کشورهایی مانند آلمان و برخی اقتصادهای اسکاندیناوی نشان می‌دهد که مشارکت نهادمند کارگران در مدیریت شرکت‌ها، لزوماً با کاهش کارایی همراه نیست و می‌تواند به ثبات صنعتی و توزیع عادلانه‌تر منافع منجر شود (Freeman & Medoff, 1984; Vitols, 2010).

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

عنصر مکمل دموکراسی اقتصادی در اندیشه پیکتی، شفافیت مالکیت است. او بر این نکته تأکید می‌کند که تمرکز ثروت اغلب با پنهان‌کاری مالی و دسترسی نامتقارن به اطلاعات همراه است. ساختارهای پیچیده حقوقی و مالی به مالکان بزرگ امکان می‌دهند مالکیت واقعی دارایی‌ها را پنهان کنند و از نظارت عمومی و مالیاتی بگریزند (Zucman, 2015). در پاسخ به این مسئله، پیکتی پیشنهاد ایجاد نظام‌های ثبت عمومی و شفاف دارایی‌ها را مطرح می‌کند که بتواند اجرای سیاست‌های بازتوزیعی و نظارت مردم‌سالار را تقویت کند (Piketty, 2014; 2020).

با این حال، دموکراسی اقتصادی نیز با نقدهایی مواجه است. برخی منتقدان نگران‌اند که گسترش مشارکت کارگران در تصمیم‌گیری بنگاه‌ها، فرآیند مدیریت را سیاسی و ناکارآمد کند (Jensen & Meckling, 1976). پیکتی در پاسخ، با ارجاع به شواهد تجربی، استدلال می‌کند که این نگرانی‌ها اغلب اغراق‌آمیزند و مسئله اصلی، طراحی نهادی دقیق و متناسب با زمینه‌های ملی و بین‌المللی است.

در مجموع، نوآوری نظری پیکتی را می‌توان در پیوند دادن سه سطح تحلیلی متمایز اما به‌هم‌پیوسته خلاصه کرد: تحلیل تاریخی–کمّی نابرابری، نقد ایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش تمرکز ثروت، و ارائه مجموعه‌ای از سیاست‌های نهادی برای بازتوزیع منابع و دموکراتیزه‌کردن اقتصاد. اهمیت این چارچوب در آن است که نابرابری را نه یک پدیده صرفاً اقتصادی، بلکه مسئله‌ای سیاسی، نهادی و هنجاری می‌فهمد. در عین حال، مناقشات نظری و عملی پیرامون آثار پیکتی نشان می‌دهد که ظرفیت‌های این رویکرد تنها در بستر شرایط نهادی و سیاسی مشخص قابل ارزیابی است؛ نکته‌ای که زمینه را برای تحلیل انتقادی و بومی‌سازی این دیدگاه‌ها فراهم می‌کند.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

۴. بررسی انتقادی نظرات پیکتی

آثار توماس پیکتی، به‌ویژه *سرمایه در قرن بیست‌ویکم* و *سرمایه و ایدئولوژی* نقطه عطفی در بازگرداندن بحث نابرابری به کانون اقتصاد سیاسی معاصر بوده‌اند و موج گسترده‌ای از بحث و واکنش را در میان اقتصاددانان، سیاست‌گذاران و فیلسوفان سیاسی برانگیخته است (Piketty, ۲۰۱۴, ۲۰۲۰). هرچند تحلیل تاریخی- آماری او از روندهای بلندمدت نابرابری و پیشنهادهای سیاستی وی، به‌ویژه در حوزه مالیات‌های تصاعدی و بازتوزیع ثروت، مورد استقبال بسیاری قرار گرفته، اما انتقادهای جدی از سوی اقتصاددانان، فیلسوفان سیاسی و جامعه‌شناسان نیز بر او وارد شده است. این نقدها را می‌توان در پنج حوزه اصلی شامل روش‌شناسی و داده‌ها، مفروضات نظری، عملی بودن پیشنهادهای سیاستی، جایگاه فرهنگ و اخلاق در رویکرد پیکتی، و نسبت ایده‌های او با تحولات فناورانه و ساختاری معاصر دسته‌بندی کرد.

ارزیابی انتقادی آثار پیکتی در این مقاله بر پایه تفکیک سه سطح تحلیلی انجام می‌شود: سطح توصیفی، سطح هنجاری و سطح سیاستی. در سطح توصیفی، تمرکز بر اعتبار داده‌ها و روایت‌های تاریخی نابرابری است؛ در سطح هنجاری، مفروضات ارزشی و تلقی پیکتی از عدالت و برابری بررسی می‌شود؛ و در سطح سیاستی، امکان پذیری نهادی و پایداری پیشنهادهای اصلاحی او ارزیابی می‌گردد. این تفکیک، چارچوب مفهومی پیشنهادی مقاله برای تمایز میان شرح، نقد و داوری درباره پروژه برابری مردم‌سالار پیکتی است.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

۱-۴. روش‌شناسی و داده‌ها

پیکتی بخش قابل‌توجهی از شهرت علمی خود را مدیون گردآوری و تحلیل مجموعه‌ای عظیم از داده‌های تاریخی درباره توزیع درآمد و ثروت است که عمدتاً بر پایه آمار مالیاتی، دفاتر ثبت دارایی و منابع ملی شکل گرفته است. این پروژه که بخشی از *پایگاه داده نابرابری جهانی* را تشکیل می‌دهد، بی‌سابقه و ارزشمند است. با این حال، منتقدان به محدودیت‌های آن نیز اشاره کرده‌اند.

نخست، پوشش جغرافیایی و زمانی این داده‌ها نامتوازن است. آتکینسون با اشاره به محدودیت‌های این داده‌ها در بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه تأکید می‌کنند داده‌های تاریخی قابل‌اعتماد در مورد درآمد و ثروت وجود ندارد یا تنها بخش‌های محدودی از جمعیت را پوشش می‌دهد و برآوردها ناگزیر به‌طور غیرمستقیم و با فروضی قوی انجام می‌شود (Atkinson, ۲۰۱۵). این امر می‌تواند به خطاهای نمونه‌گیری و برآورد منجر شده و بر دقت نتایج بلندمدت اثر بگذارد و تصویر نابرابری را بیش یا کم از واقعیت نشان دهد.

دوم، روش پیکتی در برآورد ثروت، که عموماً بر ارزش بازار دارایی‌ها متکی است، ممکن است اثرات تغییرات ادواری در قیمت دارایی‌ها را بیش ازحد منعکس کند. منتقدانی مانند اتکینسون و بورگوینیون یادآور شده‌اند که افزایش موقت قیمت مسکن یا سهام، لزوماً معادل افزایش پایدار در دسترسی به منابع اقتصادی نیست، اما در شاخص‌های پیکتی می‌تواند به افزایش نابرابری ثروت تعبیر شود (Atkinson & Bourguignon, 2015).

سوم، تمرکز داده‌ها بر شاخص‌های کمی باعث می‌شود ابعاد کیفی نابرابری کمتر دیده شوند. بوردیو نشان داد که سرمایه اقتصادی تنها یکی از انواع سرمایه است و سرمایه اجتماعی و فرهنگی نیز نقشی اساسی در بازتولید نابرابری دارند (Bourdieu, 1986).

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

رویکرد پیکتی این ابعاد را کمتر وارد تحلیل می‌کند، هرچند خود او در آثار متأخر به این خلأ اذعان کرده است.

۲-۴. مفروضات نظری

هسته نظری کار پیکتی بر فرض نابرابری پایدار بین نرخ بازدهی سرمایه (r) و نرخ رشد اقتصادی (g) استوار است. او در *سرمایه در قرن بیست‌ویکم* استدلال می‌کند که در بلندمدت، بازدهی سرمایه اغلب بالاتر از نرخ رشد اقتصادی است، و این امر به تمرکز فزاینده ثروت منجر می‌شود مگر آنکه سیاست‌های مداخله‌گرانه این روند را مهار کنند (Piketty, 2014).

با این حال، برخی اقتصاددانان این رابطه را تعمیم‌پذیر نمی‌دانند. لوکاس و کروگمن استدلال کرده‌اند که در اقتصادهای نوآور، نرخ رشد می‌تواند برای دوره‌های طولانی از بازدهی سرمایه پیشی بگیرد، به‌ویژه زمانی که فناوری‌های جدید بهره‌وری را به‌طور چشمگیری افزایش می‌دهند. در چنین شرایطی، پویایی توزیع ثروت ممکن است متفاوت از الگوی پیشنهادی پیکتی باشد(Krugman, 2014; Lucas, 2015).

از منظر دیگر، یکی از مهم‌ترین نقدها متوجه تمرکز بیش از حد پیکتی بر رابطه $r > g$ (یعنی بالاتر بودن نرخ بازدهی سرمایه نسبت به نرخ رشد اقتصادی) به‌عنوان موتور اصلی نابرابری بلندمدت است. اقتصاددانان نهادگرا مانند عجم‌اوغلو و رابینسون استدلال می‌کنند که این مدل نقش نهادهای سیاسی را در شکل‌دهی به ساختارهای اقتصادی و توزیع ثروت دست‌کم می‌گیرد. به باور آنان، پویایی نابرابری به‌شدت تحت تأثیر کیفیت نهادهای مدنی، توزیع قدرت سیاسی و توانایی شهروندان برای کنترل نخبگان است. از این منظر،

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

حتی اگر شرایط $r > g$ وجود داشته باشد، یک نظام سیاسی با سازوکارهای بازتوزیعی قوی می‌تواند اثر آن را مهار کند. بنابراین، تمرکز بر متغیرهای اقتصادی بدون در نظر گرفتن کامل متغیرهای سیاسی، می‌تواند تصویر ناقصی از علل و مسیر نابرابری ارائه دهد (Acemoglu & Robinson, 2012).

همچنین، منتقدان مارکسیست مانند دیوید هاروی می‌گویند که تحلیل پیکتی گرچه به نقد سرمایه‌داری نئولیبرال می‌پردازد، اما ریشه‌های نابرابری را در منطق انباشت سرمایه و مناسبات تولید جست‌وجو نمی‌کند و به جای دگرگونی‌های ساختاری رادیکال بیشتر به اصلاحات توزیعی و نهادی فکر می‌کند (Harvey, 2014).

۳-۴. قابلیت اجرای پیشنهادهای سیاستی

پیکتی در آثار خود مجموعه‌ای از پیشنهادهای سیاستی بلندپروازانه از مالیات جهانی بر ثروت و درآمد گرفته تا مالکیت مشترک کارگران در شرکت‌ها، شفافیت کامل دارایی‌ها، و توزیع جهانی منابع مشترک ارائه می‌دهد. منتقدان این پیشنهادها را به دو دلیل عمده دشواری اجرا و مقاومت سیاسی مورد نقد قرار داده‌اند.

در سطح سیاستی، شاید بیشترین نقد به پیکتی مربوط به پیشنهاد مالیات جهانی بر ثروت و نرخ‌های بسیار بالای مالیات بر درآمدهای فوق‌العاده است. منتقدانی مانند لری سامرز و گرگ مانکیو معتقدند که چنین نرخ‌هایی می‌تواند انگیزه‌های سرمایه‌گذاری و نوآوری را کاهش دهد، و حتی موجب مهاجرت سرمایه و افراد با مهارت بالا به حوزه‌های قضایی با مالیات پایین‌تر شود. هرچند پیکتی به تجربه تاریخی نرخ‌های بالای مالیات در نیمه قرن بیستم اشاره می‌کند، اما منتقدان استدلال می‌کنند که شرایط امروز اقتصاد جهانی، با سرمایه

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

بسیار سیال و بازارهای مالی یکپارچه، تفاوت بنیادی با آن دوره دارد. به بیان دیگر، امکان دور زدن نظام‌های مالیاتی در عصر دیجیتال و اقتصاد جهانی‌شده بسیار بیشتر از گذشته است (Zucman, 2015).

رودریک همچنین تأکید می‌کند که اجرای سیاست‌هایی مانند مالیات جهانی بر ثروت مستلزم همکاری گسترده بین‌المللی است که در شرایط کنونی با توجه به رقابت مالیاتی میان کشورها، بی‌اعتمادی سیاسی، و نفوذ شدید ذینفعان خاص، اجرای آن دشوار به نظر می‌رسد (Rodrik, 2011). حتی در اتحادیه اروپا، که بالاترین سطح همگرایی اقتصادی و سیاسی را دارد، ایجاد سازوکارهای مالیاتی مشترک با چالش‌های جدی مواجه شده است. رودریک تأکید می‌کند پیکتی نسبت به تنوع مدل‌های توسعه و محدودیت‌های سیاست‌های جهانی‌سازی در کشورهای درحال‌توسعه کمتر توجه کرده است. سیاست‌های پیشنهادی او، مانند مالیات جهانی بر ثروت، ممکن است در بستر اقتصادهای کوچک یا کم‌درآمد که با محدودیت ظرفیت اجرایی روبه‌رو هستند، عملیاتی نباشد. این نقد به پرسش گسترده‌تر درباره امکان‌پذیری انتقال نسخه‌های سیاستی از کشورهای ثروتمند به سایر نقاط جهان اشاره دارد.

همچنین در حوزه سیاستی، برخی پژوهشگران مانند برانکو میلانویچ بر این باورند که پیکتی به ابعاد جهانی نابرابری و روابط میان نابرابری درون‌کشوری و بین‌کشوری توجه کافی نکرده است. به عقیده میلانویچ، نابرابری جهانی بیشتر از طریق اختلاف درآمد بین کشورها هدایت می‌شود تا صرفاً از طریق تمرکز ثروت در داخل کشورها. بنابراین، هر راهبرد جدی برای کاهش نابرابری باید شامل سیاست‌های توسعه‌ای، سرمایه‌گذاری در

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

زیرساخت‌های جهانی و اصلاح نظام تجاری بین‌المللی باشد و صرفاً به مداخلات مالیاتی در سطح ملی یا منطقه‌ای محدود نشود (Milanovic, 2016).

نقد دیگری که مطرح می‌شود، به خطر *واکنش سیاسی*[1] اشاره دارد. افزایش مالیات بر ثروت یا درآمد بالا، به‌ویژه اگر به‌سرعت و بدون اجماع اجتماعی کافی اجرا شود، می‌تواند با بسیج سیاسی گروه‌های ذی‌نفع روبه‌رو شود و اصلاحات را در معرض لغو یا تضعیف قراردهد. تجربه شکست برخی تلاش‌ها برای اعمال مالیات بر ثروت در کشورهای اروپایی، مانند فرانسه در دهه ۲۰۱۰، نشان می‌دهد که طراحی سیاست‌های بازتوزیعی باید با حساسیت سیاسی و اجتماعی همراه باشد (Stiglitz, 2012). استیگلیتز و میلانویچ پیشنهاد کرده‌اند که به جای طرح‌های یک‌باره و گسترده، باید راهبردهای مرحله‌ای و قابل‌اجرا در کوتاه‌مدت طراحی کرد. به‌عنوان مثال، می‌توان از مالیات‌های ملی بر ثروت و ارث شروع کرد و سپس با ایجاد شفافیت مالی بین‌المللی، زمینه را برای هماهنگی مالیاتی گسترده‌تر فراهم آورد (Milanovic, 2016; Stiglits, 2012).

همچنین، تجربه برخی کشورها نشان داده است که مالکیت مشترک کارگران، هرچند می‌تواند بهره‌وری و عدالت توزیعی را افزایش دهد، اما نیازمند بستر فرهنگی و نهادی مناسب است. درغیراین‌صورت، ممکن است به تعارض‌های مدیریتی و کاهش انعطاف‌پذیری شرکت‌ها بینجامد (Freeman & Medoff, 1984).

1. political backlash

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

۴-۴. عدم توجه به ابعاد فرهنگی و اخلاقی

رویکرد پیکتی، هرچند به اهمیت ایدئولوژی و روایت‌های تاریخی توجه دارد، اما تغییرات فرهنگی و اخلاقی را کمتر به‌عنوان پیش‌شرط موفقیت سیاست‌های برابری‌طلبانه مورد بحث قرار می‌دهد. این نقد به یافته‌های علوم اجتماعی درباره *مشروعیت نابرابری* مرتبط است (Lamont, 2000). اگر مردم باور داشته باشند که ساختار اجتماعی منصفانه است، حتی در شرایط نابرابری شدید، احتمال حمایت آن‌ها از سیاست‌های بازتوزیعی کاهش می‌یابد. اگر فرهنگ عمومی همچنان موفقیت اقتصادی را نتیجه صرف تلاش فردی بداند و نابرابری را طبیعی جلوه دهد، حتی گسترده‌ترین اصلاحات نهادی نیز ممکن است با گذر زمان تضعیف شوند. حتی اگر سیاست‌های بازتوزیعی موفق شوند شکاف درآمدی را کاهش دهند، بدون تغییر در نگرش‌های فرهنگی نسبت به موفقیت، شایستگی و خیر عمومی، بازگشت نابرابری در نسل‌های بعدی محتمل است. از این منظر، چارچوب پیکتی به بعد فرهنگی عدالت اجتماعی کمتر پرداخته و تمرکز اصلی آن بر ابزارهای اقتصادی است. بنابراین، سیاست‌های پیشنهادی پیکتی نیازمند یک استراتژی فرهنگی و آموزشی مکمل هستند که ارزش‌های همبستگی و مسئولیت جمعی را تقویت کنند (Sandel, 2020).

۴-۵. نسبت با تحولات فناورانه و ساختاری معاصر

برخی پژوهشگران بر این باورند که چارچوب پیکتی کمتر به پویایی‌های فناوری مانند انقلاب دیجیتال و اقتصاد پلتفرمی و تأثیر آن بر ساختار درآمد و ثروت و پیامدهای پرداخته است. این تحولات نه‌تنها الگوهای مالکیت و درآمد را تغییر داده‌اند، بلکه مرزهای جغرافیایی تولید و کار را بازتعریف کرده‌اند. به‌عنوان مثال، بخش بزرگی از ارزش بازار

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

شرکت‌های فناوری در دارایی‌های نامشهود مانند داده و الگوریتم نهفته است که اندازه‌گیری و مالیات‌ستانی از آن‌ها با چالش‌های فنی و حقوقی روبه‌روست (Brynjolfsson & McAfee, 2014).

گرچه پیکتی در بخش‌هایی به نقش فناوری در افزایش شکاف درآمدی اشاره می‌کند، اما منتقدانی مانند گلدین و کاتز معتقدند که نابرابری معاصر به‌شدت تحت تأثیر *مهارت‌گرایی*[1] است، یعنی فناوری‌های جدید تقاضا برای نیروی کار ماهر را افزایش داده و موقعیت شغلی و درآمدی نیروی کار کم‌مهارت را تضعیف کرده است. این عامل می‌تواند حتی در غیاب تغییرات در نرخ بازدهی سرمایه، نابرابری را تشدید کند (Goldin & Katz, 2008).

گسترش اتوماسیون و هوش مصنوعی می‌تواند تأثیرات پیچیده‌ای بر رابطه میان سرمایه و کار داشته باشد. اگر اتوماسیون گسترده موجب کاهش تقاضا برای نیروی کار شود، سهم کار در درآمد ملی کاهش می‌یابد و تمرکز ثروت تشدید می‌شود. این روند که با فرضیه $r > g$ همخوان است، نیازمند تحلیل‌های جداگانه‌ای درباره نقش فناوری است (Acemoglu & Restrepo, 2018).

نقدهای وارد بر دیدگاه‌های پیکتی در مجموع نشان می‌دهد که پروژه فکری او، هرچند پیشرو و الهام‌بخش است، اما باید با داده‌های متنوع‌تر، تحلیل‌های نهادی عمیق‌تر و راهبردهای اجرایی واقع‌بینانه‌تر تکمیل شود. همچنین، پیوند میان سیاست‌های بازتوزیعی و تغییرات فرهنگی، و توجه به دینامیک‌های فناورانه و جهانی، برای پایداری برابری مردم سالار ضروری است. با این حال، حتی منتقدان سرسخت پیکتی نیز اذعان دارند که او

1. skill-biased technological change

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

توانسته است با استفاده از شواهد تاریخی گسترده و زبان تحلیلی روشن، بحث نابرابری را از حاشیه اقتصاد به مرکز سیاست گذاری بازگرداند، دستاوردی که اهمیت آن در فضای سیاسی و علمی امروز انکارناپذیر است.

در جمع‌بندی این نقدها، می‌توان گفت که چارچوب نظری و سیاستی پیکتی، هرچند از نظر داده‌ها، تحلیل تاریخی و جسارت در پیشنهادهای اصلاحی کم‌نظیر است، اما از نظر برخی منتقدان نیازمند ادغام عمیق‌تر با تحلیل‌های نهادی، توجه بیشتر به تفاوت‌های بستر ملی و بین‌المللی، و ارزیابی واقع‌بینانه‌تر از ظرفیت اجرایی سیاست‌های پیشنهادی در عصر جهانی‌سازی است. به بیان دیگر، دیدگاه پیکتی را می‌توان نقطه آغاز یک گفت‌وگوی گسترده‌تر دانست که باید با مشارکت اقتصاددانان سیاسی، جامعه‌شناسان، فیلسوفان و سیاست‌گذاران عملیاتی تکمیل شود تا به مجموعه‌ای از راهکارهای جامع و پایدار برای مقابله با نابرابری بینجامد.

۶-۴. تفکیک سطوح توصیفی، هنجاری و سیاستی در اندیشه پیکتی

یکی از چالش‌های بنیادین در خوانش و نقد آثار پیکتی، عدم تفکیک صریح میان سه سطح تحلیلی متمایز اما به‌هم‌پیوسته است: سطح توصیفی، سطح هنجاری و سطح سیاستی. در سطح توصیفی، پیکتی با تکیه بر داده‌های تاریخی بلندمدت، تصویری کم‌سابقه از روندهای نابرابری درآمد و ثروت ارائه می‌دهد که حتی بسیاری از منتقدان نیز اعتبار کلی آن را می‌پذیرند (Piketty, 2014; Atkinson, 2015). این سطح از تحلیل عمدتاً ناظر به «آنچه هست» بوده و هدف آن توصیف پویایی‌های مشاهده‌شده در نظام سرمایه‌داری معاصر است.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

در سطح هنجاری، پیکتی به‌صراحت موضعی برابری‌طلبانه اتخاذ می‌کند و نابرابری‌های شدید را تهدیدی برای عدالت اجتماعی و مردم‌سالاری می‌داند .(Piketty, 2020) با این حال، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، مبانی فلسفی این موضع‌گیری هنجاری به‌طور نظام‌مند صورت‌بندی نشده و میان نقد نابرابری، دفاع از برابری فرصت‌ها و دغدغه‌های دموکراتیک نوعی هم‌پوشانی مفهومی وجود دارد که گاه مرزهای آن‌ها را مبهم می‌سازد.

چالش اصلی در گذار از این دو سطح به سطح سیاستی پدیدار می‌شود. بسیاری از پیشنهادهای سیاستی پیکتی- از مالیات‌های تصاعدی گرفته تا دموکراسی اقتصادی- به‌گونه‌ای ارائه می‌شوند که گویی مستقیماً و به‌طور خطی از یافته‌های توصیفی یا داوری‌های هنجاری نتیجه می‌شوند. حال آنکه این گذار، در عمل، مستلزم مفروضات نهادی، سیاسی و اجرایی متعددی است که همواره به‌روشنی مورد بحث قرار نمی‌گیرند .(Rodrik, 2011; Acemoglu & Robinson, 2012) عدم تفکیک دقیق این سطوح می‌تواند به این تصور نادرست بینجامد که مخالفت با سیاست‌های پیکتی، لزوماً به معنای انکار داده‌های تجربی یا رد دغدغه‌های هنجاری اوست، در حالی که بسیاری از نقدها دقیقاً متوجه سطح سیاستی و امکان‌پذیری نهادی آن هستند.

از این منظر، تفکیک تحلیلی این سه سطح نه‌تنها به فهم دقیق‌تر اختلاف‌نظرها پیرامون پیکتی کمک می‌کند، بلکه زمینه را برای گفت‌وگویی سازنده‌تر میان اقتصاددانان تجربی، نظریه‌پردازان عدالت و سیاست‌گذاران فراهم می‌سازد.

بر این اساس، می‌توان گفت این نقد وارد است، زیرا بدون تفکیک دقیق سطوح تحلیل، گذار از داده‌های تاریخی به توصیه‌های سیاستی با ابهام مواجه می‌شود. با این حال، این

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

محدودیت به‌معنای نفی کلی چارچوب پیکتی نیست، بلکه نشان‌دهنده نیاز آن به تکمیل نهادی و مفهومی است.

۵. پیکتی به‌مثابه نظریه‌پرداز نابرابری نهادی

تمرکز بخش قابل‌توجهی از نقدها بر رابطه $r > g$ گاه این نکته را پنهان می‌کند که دستاورد اصلی پیکتی را می‌توان در بازتعریف نابرابری به‌عنوان پدیده‌ای نهادی و سیاسی دانست. حتی در جاهایی که اعتبار تجربی یا تعمیم‌پذیری رابطه $r > g$ مورد تردید قرار می‌گیرد، تحلیل پیکتی همچنان بر این فرض استوار است که نابرابری نتیجه قواعد نهادی، نظام‌های مالکیت، ساختارهای مالیاتی و توزیع قدرت سیاسی است (Piketty, 2014; 2020).

در این خوانش، بازار و فناوری به‌تنهایی تعیین‌کننده مسیر نابرابری نیستند، بلکه این نهادها هستند که مشخص می‌کنند بازده سرمایه چگونه توزیع شود، چه کسانی از رشد اقتصادی منتفع شوند و چه گروه‌هایی در حاشیه باقی بمانند. این تأکید نهادی، پیکتی را به سنت اقتصاد سیاسی کلاسیک و رویکردهای نهادگرای معاصر نزدیک می‌کند (Acemoglu & Robinson, 2012; Stiglitz, 2012).

از این منظر، آثار او را می‌توان تلاشی برای احیای تحلیل نهادی در برابر تبیین‌های صرفاً بازارمحور یا فناورانه نابرابری دانست.

با این حال، همین خوانش نهادی، محدودیت‌های چارچوب پیکتی را نیز آشکار می‌سازد. اگر نابرابری اساساً نهادی است، آنگاه سیاست‌های بازتوزیعی بدون اصلاحات عمیق در ساختار حکمرانی، شفافیت مالی، استقلال نهادهای نظارتی و پاسخ‌گویی سیاسی، اثرگذاری محدودی خواهند داشت. در این معنا، می‌توان گفت که پروژه پیکتی در سطح

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

تشخیص نهادی مسئله بسیار پیشروست، اما در سطح تحلیل سازوکارهای تغییر نهادی و پایداری آن‌ها کمتر بسط یافته است.

این نکته به‌ویژه در زمینه‌هایی اهمیت می‌یابد که نهادهای سیاسی ضعیف، غیرپاسخ‌گو یا گرفتار منطق‌های رانتی‌اند. در چنین بسترهایی، بازتوزیع اقتصادی بدون اصلاح نهادی می‌تواند به بازتولید اشکال جدیدی از نابرابری یا فساد بینجامد؛ مسئله‌ای که در آثار پیکتی کمتر به‌طور مستقل واکاوی شده است.

۱-۵. نابرابری، دموکراسی و مسئله پایداری اصلاحات

یکی از پرسش‌های کمتر صریح‌شده در آثار پیکتی، مسئله پایداری سیاسی و اجتماعی اصلاحات برابری‌طلبانه است. حتی در مواردی که سیاست‌های بازتوزیعی در کوتاه‌مدت موفق به کاهش نابرابری می‌شوند، تداوم آن‌ها مستلزم حمایت پایدار اجتماعی، مشروعیت سیاسی و نهادهای دموکراتیک کارآمد است. تجربه تاریخی دولت‌های رفاه نشان می‌دهد که اصلاحات اقتصادی بدون پشتوانه اجتماعی و فرهنگی، در معرض فرسایش یا بازگشت تدریجی قرار دارند (Stiglitz, 2012; Sandel, 2020).

پیکتی به‌درستی بر پیوند میان نابرابری اقتصادی و تضعیف مردم‌سالاری تأکید می‌کند، اما کمتر به این پرسش می‌پردازد که خود دموکراسی چگونه می‌تواند از اصلاحات برابری‌طلبانه محافظت کند. در شرایطی که تمرکز ثروت به تمرکز نفوذ سیاسی منجر می‌شود، سیاست‌های بازتوزیعی ممکن است با مقاومت سازمان‌یافته گروه‌های ذی‌نفع مواجه شوند و حتی در صورت تصویب، در مرحله اجرا تضعیف گردند (Milanovic, 2016).

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

از این منظر، پایداری کاهش نابرابری مستلزم پیوند دادن سیاست‌های اقتصادی با تقویت مشارکت دموکراتیک، شفافیت نهادی و آموزش عمومی است. بدون چنین پیوندی، اصلاحات اقتصادی ممکن است به پروژه‌هایی تکنوکراتیک تقلیل یابند که در برابر تغییرات سیاسی آسیب‌پذیرند. این نقد، چارچوب پیکتی را نه رد، بلکه تکمیل می‌کند و نشان می‌دهد که برابری پایدار بیش از آنکه صرفاً مسئله ابزارهای مالیاتی باشد، به کیفیت نهادهای دموکراتیک و فرهنگ سیاسی وابسته است.

۲-۵. دلالت‌های نهادی چارچوب پیکتی برای ایران

کاربست چارچوب نظری و سیاستی توماس پیکتی در زمینه ایران، بیش از آنکه به معنای انتقال مستقیم توصیه‌های او باشد، نیازمند «ترجمه نهادی» مفاهیم کلیدی وی است. پیکتی در آثار خود نشان می‌دهد که نابرابری، نه پیامد اجتناب‌ناپذیر سازوکار بازار، بلکه محصول طراحی نهادی، قواعد مالکیت، سیاست‌های مالیاتی و تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی است (Piketty, 2014; 2020). از این منظر، پرسش اصلی برای ایران این نیست که آیا می‌توان دقیقاً همان سیاست‌های پیشنهادی در کشورهای صنعتی را اجرا کرد، بلکه این است که کدام «گلوگاه‌های نهادی» در ایران سازوکارهای بازتولید نابرابری را فعال می‌کنند و چه نوع اصلاحات نهادی می‌تواند امکان کاهش پایدار نابرابری را فراهم سازد.

پیکتی بر این نکته تأکید می‌کند که سیاست‌های برابری‌طلبانه تنها در صورتی پایدار می‌شوند که با نهادهای پاسخ‌گو، شفافیت اطلاعات اقتصادی، و سازوکارهای کنترل دموکراتیک بر قدرت اقتصادی همراه باشند (Piketty, 2020). این نکته با ادبیات نهادگرایان نیز همسو است که کیفیت نهادهای سیاسی، ظرفیت دولت و قواعد حکمرانی

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

را تعیین‌کننده مسیر توزیع قدرت و ثروت می‌دانند (Acemoglu & Robinson, 2012). بنابراین، خوانش نهادی از پیکتی برای ایران مستلزم تمرکز بر سه حوزه به‌هم‌پیوسته است: (۱) زیرساخت مالیاتی و شفافیت مالکیت، (۲) رابطه ثروت و قدرت سیاسی و ظرفیت حکمرانی، و (۳) بازتوزیع فرصت‌ها از طریق آموزش و خدمات عمومی.

۳-۵. نظام مالیاتی و شفافیت مالکیت

در چارچوب پیکتی، مالیات تصاعدی بر درآمد، ثروت و ارث ابزار محوری مهار تمرکز ثروت است، زیرا مستقیماً مسیر انباشت و انتقال بین‌نسلی دارایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Piketty, 2014). با این حال، شرط امکان چنین سیاستی، وجود نظام اطلاعاتی دقیق و شفافیت مالکیت است؛ در غیر این صورت، مالیات بر ثروت به یک «ایده مطلوب اما کم‌اثر» تبدیل می‌شود. پیکتی و نیز زاکمن بر این نکته تأکید کرده‌اند که بدون ثبت و دسترسی عمومی به داده‌های مالکیت و مقابله با پنهان‌سازی دارایی‌ها، حتی دولت‌های قدرتمند نیز در اجرای مالیات‌های عادلانه دچار مشکل می‌شوند (Zucman, 2015; Piketty, 2020).

در این چارچوب، دلالت نخست برای ایران آن است که «سیاست مالیاتی» باید هم‌زمان به‌عنوان «سیاست شفافیت» فهم شود. به بیان دقیق‌تر، در غیاب سازوکارهای ثبت دارایی، تبادل اطلاعات میان نهادهای مرتبط و کاهش امکان پنهان‌سازی ثروت، حتی افزایش نرخ‌های مالیاتی نیز ممکن است اثر بازتوزیعی محدودی داشته باشد یا به نابرابری در اجرای قانون منجر شود. از این رو، ترجمه نهادی پیشنهادهای پیکتی برای ایران می‌تواند از اصلاحات مرحله‌ای آغاز شود: بهبود سازوکارهای شناسایی دارایی، تقویت ثبت و گزارش‌دهی، و حرکت تدریجی به سمت نظام مالیاتی منسجم‌تر. این مسیر با نقدهای

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

واقع‌گرایانه‌ای همسو است که تأکید می‌کنند سیاست‌های بازتوزیعی در عصر جهانی‌شدن مالی، نیازمند ظرفیت اجرایی و شفافیت نهادی‌اند (Rodrik, 2011).

نکته دیگر اینکه، پیکتی نشان می‌دهد بخش مهمی از نابرابری از مسیر انباشت ثروت (نه صرفاً شکاف درآمدی) بازتولید می‌شود (Piketty, 2014). این گزاره برای ایران نیز یک پیام روش‌شناختی دارد: تمرکز صرف بر شاخص‌های درآمدی، می‌تواند سازوکارهای تمرکز دارایی و انتقال بین‌نسلی ثروت را پنهان کند. بنابراین، حتی در سطح پژوهشی و سیاست‌گذاری، ضروری است که «مسئله ثروت» و «مسئله مالکیت» به مرکز تحلیل نابرابری منتقل شود؛ همان چیزی که پیکتی آن را نقطه کانونی اقتصاد سیاسی نابرابری می‌داند (Piketty, 2020).

۴-۵. پیوند ثروت و قدرت سیاسی: ظرفیت حکمرانی و سیاستِ نابرابری

نکته محوری در آثار پیکتی آن است که تمرکز ثروت به تمرکز قدرت سیاسی می‌انجامد و بدون سازوکارهای پاسخ‌گویی، نابرابری اقتصادی می‌تواند قواعد بازی سیاسی را بازنویسی کند (Piketty, 2020). این گزاره در ادبیات اقتصاد سیاسی نیز تأیید می‌شود: نابرابری بالا می‌تواند بر سیاست‌گذاری اثر بگذارد، اولویت‌های عمومی را تغییر دهد و ظرفیت دولت برای بازتوزیع را تضعیف کند (Stiglitz, 2012). از این منظر، دلالت دوم برای ایران آن است که سیاست‌های کاهش نابرابری صرفاً «فنی–اقتصادی» نیستند، بلکه با ساختار قدرت، سازوکارهای نمایندگی سیاسی و کیفیت حکمرانی پیوند دارند (Acemoglu & Robinson, 2012).

به همین دلیل، ترجمه نهادی چارچوب پیکتی به ایران باید به «سیاستِ اصلاحات» نیز توجه کند: چه ائتلاف‌های اجتماعی از اصلاحات برابری‌طلبانه حمایت می‌کنند؟ چه

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

گروه‌هایی در برابر آن مقاومت می‌ورزند؟ و چه ترتیبات نهادی می‌تواند از تضعیف یا برگشت اصلاحات جلوگیری کند؟ این همان نقطه‌ای است که داور نیز به‌درستی بر آن حساس است: گذار از توصیه‌های کلی به مسیرهای واقع‌گرایانه نیازمند توجه به ظرفیت دولت، تعارض منافع و امکان‌پذیری سیاسی است (Rodrik, 2011).

به بیان دیگر، در زمینه‌هایی که امکان «مهندسی فنی» سیاست‌ها وجود دارد اما «پایداری سیاسی» آن‌ها شکننده است، توصیه‌های پیکتی باید به صورت مرحله‌ای و نهادی ترجمه شود: اصلاحات کوچک اما پایدار، افزایش شفافیت و اعتماد عمومی، و ایجاد سازوکارهایی برای کاهش تعارض منافع در فرآیند سیاست‌گذاری. چنین رویکردی با بحث پایداری اصلاحات نیز سازگار است: اصلاحات بازتوزیعی تنها زمانی تداوم می‌یابد که به پشتوانه مشروعیت اجتماعی و سازوکارهای پاسخ‌گویی نهادی متکی باشد (Piketty, 2020; Stiglitz, 2012).

۵-۵. بازتوزیع فرصت‌ها: آموزش، خدمات عمومی و بازتولید بین‌نسلی

پیکتی در کنار سیاست‌های مالیاتی، سرمایه‌گذاری عمومی در آموزش و خدمات اساسی را ستون اصلی برابری مردم‌سالار می‌داند، زیرا بدون بازتوزیع فرصت‌ها، شکاف‌های طبقاتی در شکل‌های جدید بازتولید می‌شوند (Piketty, 2014; 2020). این محور برای ایران نیز دلالت روشنی دارد: کاهش نابرابری پایدار تنها با انتقال منابع مالی ممکن نیست، بلکه نیازمند بازسازی سازوکارهایی به‌ویژه در آموزش و دسترسی به خدمات عمومی است که «فرصت‌ها» را توزیع می‌کنند.

از منظر پیکتی، آموزش عمومی و کالازدایی نسبی از خدمات پایه نه فقط سیاست رفاهی، بلکه سازوکار نهادی حفاظت از مردم‌سالاری است (Piketty, 2020). این ادعا در

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

ادبیات اقتصاد سیاسی نیز قابل دفاع است: شکاف در دسترسی به آموزش و سلامت می‌تواند به شکاف در مشارکت سیاسی، اعتماد اجتماعی و انسجام مدنی منجر شود (Stiglitz, 2012). بنابراین، ترجمه نهادی چارچوب پیکتی در ایران می‌تواند بر «کاهش نابرابری در کیفیت دسترسی» متمرکز شود؛ یعنی نه صرفاً توسعه کمی خدمات، بلکه افزایش برابری در کیفیت و پوشش خدمات میان طبقات و مناطق مختلف. چنین تأکیدی، امکان عبور از سیاست‌های پراکنده و کوتاه‌مدت به سوی سیاست‌های ساختاری‌تر را فراهم می‌کند.

۶-۵. مقیاس ملی و جهانی: محدودیت‌ها و امکان‌های سیاست‌گذاری

پیکتی در آثار متأخر خود، مسئله نابرابری را در پیوند با جهانی‌شدن مالی و جریان آزاد سرمایه‌های فراملی می‌بیند و بر همکاری بین‌المللی، شفافیت داده‌ها و مهار پناهگاه‌های مالیاتی تأکید می‌کند (Zucman, 2015; Piketty, 2020). با این حال، منتقدانی مانند رودریک بر محدودیت‌های سیاست‌های جهانی‌شده و تنوع مسیرهای توسعه تأکید دارند و نشان می‌دهند که نسخه‌های فراملی، بدون توجه به تفاوت‌های نهادی و ظرفیت اجرایی کشورها، ممکن است به بن‌بست برسند (Rodrik, 2011). از سوی دیگر، میلانویچ نیز یادآور می‌شود که نابرابری جهانی فقط از مسیر نابرابری درون کشورها توضیح داده نمی‌شود و نیازمند توجه به نابرابری میان کشورها نیز هست (Milanovic, 2016).

دلالت این بحث برای ایران آن است که سیاست‌های داخلی کاهش نابرابری باید هم‌زمان نسبت خود را با محدودیت‌های محیط بین‌المللی تعریف کنند: امکان جابه‌جایی سرمایه، فشارهای رقابتی، و نقش قواعد تجارت و سرمایه‌گذاری. بنابراین، ترجمه نهادی چارچوب پیکتی در ایران به معنای اتخاذ رویکردی «چندسطحی» است. اصلاحات داخلی

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

در حوزه مالیات، خدمات عمومی و شفافیت، در کنار پیگیری تدریجی سازوکارهای همکاری و استانداردهای بین‌المللی در حد امکان. هدف این رویکرد، نه اتکا به آرمان‌گرایی جهانی، بلکه ایجاد «فضای سیاست‌گذاری» برای اجرای اصلاحات برابری‌طلبانه در شرایط واقعی است (Rodrik, 2011).

۷-۵. بومی‌سازی به‌مثابه چارچوب، نه فهرست سیاست‌ها

در مجموع، دلالت نهادی چارچوب پیکتی برای ایران را می‌توان در یک گزاره خلاصه کرد: نابرابری باید به‌عنوان مسئله‌ای نهادی–سیاسی صورت‌بندی شود و سیاست‌های کاهش نابرابری زمانی ثمربخش خواهند بود که با (۱) شفافیت مالکیت و ظرفیت مالیاتی، (۲) اصلاح سازوکارهای حکمرانی و پاسخ‌گویی، و (۳) بازتوزیع فرصت‌ها از مسیر آموزش و خدمات عمومی همراه شوند (Piketty, 2014; 2020; Acemoglu & Robinson, 2012).

در این معنا، بازخوانی پیکتی برای ایران به معنای «نسخه‌برداری» از پیشنهادها نیست، بلکه به معنای ساختن چارچوبی است که نشان دهد کدام نهادها و کدام انتخاب‌های سیاسی مسیر نابرابری را شکل می‌دهند و چگونه می‌توان با اصلاح تدریجی آن‌ها، امکان کاهش پایدار نابرابری را فراهم کرد.

۶. نتیجه‌گیری نهایی و دلالت‌های نظری

این مقاله با بازخوانی انتقادی آثار توماس پیکتی نشان داد که مسئله نابرابری را می‌توان به‌گونه‌ای منسجم در چارچوبی نهادی و سیاسی صورت‌بندی کرد. سهم اصلی مقاله در ارائه تفکیکی تحلیلی میان سطوح توصیفی، هنجاری و سیاستی و به‌کارگیری آن برای ارزیابی نقاط قوت و محدودیت‌های پروژه برابری مردم‌سالار پیکتی است؛ تفکیکی که

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

امکان گفت‌وگویی دقیق‌تر میان اقتصاد سیاسی، فلسفه عدالت و سیاست‌گذاری عمومی را فراهم می‌آورد.

مجموعه آثار توماس پیکتی نشان می‌دهد که برابری در قرن بیست‌ویکم نه یک دغدغه فرعی یا صرفاً اخلاقی، بلکه ضرورتی ساختاری برای پایداری مردم‌سالاری و انسجام اجتماعی است. تحلیل‌های تاریخی–آماری پیکتی به‌روشنی نشان می‌دهند که نابرابری‌های شدید اقتصادی، نه پیامدی اجتناب‌ناپذیر از رشد اقتصادی، بلکه محصول ساختارهای نهادی و مجموعه‌ای از انتخاب‌های سیاسی‌اند. این یافته، نقطه عزیمت پروژه فکری او در دفاع از «برابری مردم‌سالار» است.

پیکتی با اتکا به شواهد تاریخی، از اصلاحات مالیاتی و گسترش دولت رفاه پس از جنگ جهانی دوم گرفته تا تجربه کشورهای شمال اروپا، استدلال می‌کند که جوامع می‌توانند با طراحی نهادهای مناسب، نابرابری را مهار کرده و هم‌زمان رشد اقتصادی پایدار را حفظ کنند. در این چارچوب، برابری مردم‌سالار مفهومی چندبعدی است که سه حوزه به‌هم‌پیوسته بازتوزیع عادلانه منابع، مردم‌سالاری اقتصادی و همبستگی جهانی را در بر می‌گیرد.

یکی از دستاوردهای نظری مهم پیکتی، تأکید بر پیوند تنگاتنگ میان نابرابری اقتصادی و نابرابری سیاسی است. او نشان می‌دهد که تمرکز ثروت به تمرکز قدرت سیاسی می‌انجامد و ایدئولوژی‌ها و روایت‌های مشروعیت‌بخش می‌توانند این وضعیت را تثبیت یا به چالش بکشند. در این معنا، نابرابری نه صرفاً مسئله‌ای اقتصادی، بلکه پدیده‌ای سیاسی–نهادی و فرهنگی است که بدون اصلاح هم‌زمان این سطوح، مهار نخواهد شد.

گسترش دامنه تحلیل به سطوح فراملی و بین‌نسلی نیز از دیگر مؤلفه‌های کلیدی پروژه پیکتی است. تأکید او بر عدالت بین‌نسلی و پیوند آن با بحران زیست‌محیطی نشان می‌دهد

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

که نابرابری معاصر در بستر جهانی‌سازی و تخریب محیط‌زیست معنا می‌یابد و نیازمند پاسخ‌هایی فراتر از چارچوب‌های صرفاً ملی است. شفافیت مالی، دسترسی عمومی به داده‌ها و همکاری فراملی از منظر او پیش‌شرط‌های اساسی مردم‌سالاری و برابری پایدارند.

در مجموع، پروژه فکری پیکتی تلاشی منسجم برای بازاندیشی در بنیان‌های عدالت اقتصادی و اجتماعی در قرن بیست‌ویکم است. پیام محوری این پروژه آن است که برابری اجتماعی نه صرفاً حاصل سیاست‌های اقتصادی، و نه صرفاً نتیجه تغییرات فرهنگی، بلکه برآیند کنش متقابل سیاست‌های ساختاری، اصلاحات نهادی و دگرگونی‌های هنجاری است. این مقاله با بررسی تحلیلی و انتقادی آثار پیکتی نشان داد که چارچوب او، علی‌رغم محدودیت‌ها، نقطه آغاز مهمی برای گفت‌وگویی گسترده‌تر درباره آینده مردم‌سالاری، عدالت اجتماعی و پایداری نهادی در جهان معاصر به‌شمار می‌رود.

بازخوانی انتقادی آثار توماس پیکتی در این مقاله نشان داد که اهمیت پروژه فکری او را نمی‌توان صرفاً در سطح پیشنهادهای بازتوزیعی یا تحلیل‌های آماری نابرابری محدود کرد. دلالت نظری اصلی این مطالعه آن است که نابرابری باید به‌مثابه پدیده‌ای نهادی و سیاسی صورت‌بندی شود؛ پدیده‌ای که در پیوند میان ساختارهای اقتصادی، قواعد مالکیت، توزیع قدرت و چارچوب‌های هنجاری شکل می‌گیرد و بازتولید می‌شود. این صورت‌بندی، امکان عبور از دوگانه تقلیل‌گرایانه «بازار در برابر دولت» را فراهم می‌آورد و نابرابری را در کانون اقتصاد سیاسی معاصر قرار می‌دهد. بدین ترتیب، آثار پیکتی دارای برخی دلالت‌های نظری درخصوص جهت‌گیری‌هایی است که می‌توانند مبنای طراحی سیاست‌های کاهش نابرابری در بسترهای ملی و فراملی قرار گیرند.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

نخستین دلالت نظری مقاله، ضرورت تفکیک تحلیلی میان سه سطح توصیفی، هنجاری و سیاستی در بررسی نابرابری است. تحلیل آثار پیکتی نشان می‌دهد که بسیاری از مناقشات پیرامون دیدگاه‌های او نه ناشی از اختلاف بر سر داده‌های تاریخی، بلکه ناشی از خلط این سطوح تحلیلی است. این مطالعه با صورت‌بندی صریح این تفکیک نشان می‌دهد که می‌توان هم‌زمان اعتبار بخش قابل‌توجهی از یافته‌های توصیفی پیکتی را پذیرفت، در سطح هنجاری با برخی مفروضات ارزشی او وارد گفت‌وگو شد، و در سطح سیاستی نسبت به امکان‌پذیری و پایداری پیشنهادهای او موضعی انتقادی اتخاذ کرد. این چارچوب تحلیلی، امکانی مفهومی برای گفت‌وگوی سازنده‌تر میان اقتصاددانان تجربی، نظریه‌پردازان عدالت و سیاست‌پژوهان فراهم می‌کند.

دومین دلالت نظری این مطالعه، بازتعریف جایگاه پیکتی در سنت اقتصاد سیاسی است. بر اساس تحلیل حاضر، پیکتی را می‌توان نه صرفاً به‌عنوان اقتصاددانی داده‌محور یا مدافع سیاست‌های بازتوزیعی، بلکه به‌مثابه نظریه‌پرداز نابرابری نهادی فهم کرد. در این خوانش، اهمیت آثار او در برجسته‌سازی نقش قواعد نهادی، رژیم‌های مالکیت و ایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش در شکل‌دهی به مسیرهای نابرابری است. این تأکید، پیکتی را به سنت‌های نهادگرای اقتصاد سیاسی نزدیک می‌سازد و نشان می‌دهد که حتی در غیاب پذیرش کامل رابطه $r>g$، چارچوب او همچنان از قدرت تبیینی قابل‌توجهی برخوردار است.

سومین دلالت نظری مقاله به نسبت میان نابرابری و مردم‌سالاری بازمی‌گردد. تحلیل حاضر نشان می‌دهد که پروژه پیکتی را می‌توان تلاشی برای بازاندیشی در بنیان‌های مادی مردم‌سالاری دانست. در این چارچوب، نابرابری صرفاً پیامدی ناخواسته از رشد اقتصادی نیست، بلکه متغیری تعیین‌کننده در کیفیت مشارکت سیاسی، توزیع نفوذ و پایداری

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

نهادهای دموکراتیک است. این برداشت، نظریه‌های عدالت را از سطح توزیع منافع فردی فراتر می‌برد و آن‌ها را به پرسش‌های بنیادین درباره قدرت، نمایندگی و مشروعیت سیاسی پیوند می‌زند.

چهارمین دلالت نظری، توجه به مسئله پایداری اصلاحات برابری‌طلبانه است. این مطالعه نشان می‌دهد که یکی از نقاط ضعف مشترک بسیاری از رویکردهای بازتوزیعی-از جمله در خوانش‌های ساده‌شده از پیکتی- نادیده‌گرفتن سازوکارهای نهادی و فرهنگی لازم برای تداوم اصلاحات است. از منظر نظری، این امر مستلزم آن است که تحلیل نابرابری نه‌تنها به طراحی سیاست‌ها، بلکه به شرایط اجتماعی، نهادی و هنجاری پایداری آن‌ها نیز بپردازد. بدین‌ترتیب، مفهوم برابری از یک هدف ایستا به فرایندی پویا و مناقشه‌برانگیز در بستر زمان تبدیل می‌شود.

در نهایت، دلالت نظری مهم این مطالعه آن است که فهم نابرابری معاصر مستلزم رویکردی بین‌رشته‌ای است که مرزهای سنتی میان اقتصاد، علوم سیاسی و فلسفه اخلاق را به چالش بکشد. بازخوانی انتقادی آثار پیکتی نشان می‌دهد که هیچ تحلیل صرفاً اقتصادی یا صرفاً هنجاری به‌تنهایی قادر به توضیح پویایی‌های نابرابری نیست. از این منظر، سهم نظری این مقاله در پیشنهاد چارچوبی است که نابرابری را به‌عنوان مسئله‌ای چندسطحی و نهادی–سیاسی فهم می‌کند و زمینه را برای پژوهش‌های آینده در اقتصاد سیاسی برابری فراهم می‌آورد.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

منابع

Acemoglu D. & Robinson J.A. (2012). *Why nations fail: The origins of power, prosperity and poverty*. Crown.

Alvaredo F., Chancel L. Piketty T., Saez E. & Zucman G. (2018). *World Inequality Report 2018*. World Inequality Lab/Harvard University Press.

Atkinson A.B. (2015). *Inequality: What Can Be Done?,* Harvard University Press.

Atkinson A.B. & Bourguignon F. (2015). "Introduction: Income distribution today". *In A. B. Atkinson & F. Bourguignon* (Eds.), Handbook of Income Distribution. Elsevier. Vol. 2, pp. xvii–64.

Atkinson A.B., Piketty T. & Saez E. (2010). *Top incomes in the long run of history*. In A. B. Atkinson & T. Piketty (Eds.), Top incomes: A global perspective. Oxford University Press. pp. 664–757.

Blyth M. (2013). *Austerity: The History of a Dangerous Idea*. Oxford University Press.

Bourdieu P. (1986). *The forms of capital*. In J. G. Richardson (Ed.), Handbook of Theory and Research for the Sociology of Education. Greenwood Press. pp. 241–258.

Brynjolfsson E. & McAfee A. (2014). *The Second Machine Age: Work, Progress, and Prosperity in a Time of Brilliant Technologies*. W. W. Norton & Company.

Esping-Andersen G. (1990). *The Three Worlds of Welfare Capitalism*. Princeton University Press.

Freeman R. B. & Medoff J.L. (1984). *What Do Unions Do?,* Basic Books.

Goldin C. & Katz L. F. (2008). The race between education and technology. Harvard University Press.

Harvey D. (2005). A brief history of neoliberalism. Oxford University Press.

Harvey D. (2014). Seventeen Contradictions and the End of Capitalism. Oxford University Press.

Jensen M.C. & Meckling W.H. (1976). "Theory of the firm: Managerial behavior, agency costs and ownership structure". *Journal of Financial Economics*, 3(4), pp. 305–360.

Jones C.I. (2015). "Pareto and Piketty: The macroeconomics of top income and wealth inequality". *Journal of Economic Perspectives*, 29(1), pp. 29–46.

Krugman P. (2014). *Why we're in a new Gilded Age*. The New York Review of Books.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]

Lamont M. (2000). *The Dignity of Working Men: Morality and the Boundaries of Race, Class, and Immigration*. Harvard University Press.

Lucas R.E., Jr. (2015). "Human capital and growth". *American Economic Review*, 105(5), pp. 85–88.

McCloskey D.N. (2014). "Measured, unmeasured, mismeasured, and unjustified pessimism: A review essay of Thomas Piketty's Capital in the Twenty-First Century". *Erasmus Journal for Philosophy and Economics*, 7(2), pp. 73–115.

Piketty T. (2014). *Capital in the twenty-first century* (A. Goldhammer, Trans.). Harvard University Press.

Piketty T. (2019). *Capital and ideology.* (A.Goldhammer,Trans.). Harvard University Press.

Piketty T. (2022). *A brief history of equality* (S. Rendall, Trans.). Harvard University Press.

Piketty T. (2021). *Time for socialism: Dispatches from a world on fire*, 2016–2021. Yale University Press.

Piketty T. & Saez E. (2003). "Income inequality in the United States, 1913–1998". *Quarterly Journal of Economics*, 118(1), pp. 1–39.

Piketty T. & Sandel M.J. (2025). *Equality: What It Means and Why It Matters*. Polity.

Polanyi K. (1944). *The great transformation: The political and economic origins of our time*. Farrar & Rinehart.

Rawls J. (1971). *A Theory of Justice*. Harvard University Press (Belknap).

Rodrik D. (2011). *The globalization paradox: Democracy and the future of the world economy*. W.W. Norton.

Sarin N. & Summers L.H. (2019). *Tax reform for progressivity: A pragmatic approach*. The Hamilton Project, Brookings Institution.

Stern D.I. (2017). "The environmental Kuznets curve after 25 years". *Journal of Bioeconomics*, 19(1), pp. 7–28.

Stiglitz J.E. (2012). *The Price of Inequality: How Today's Divided Society Endangers Our Future*. W.W. Norton & Company.

Vitols S. (2010). *Board-level employee representation and management remuneration in large European companies*. WZB Discussion Paper (study summary).

Warshawsky M.J. (2016). *Review and critique of Piketty's Capital in the Twenty-First Century*. Mercatus Center, George Mason University.

Zucman G. (2015). *The hidden wealth of nations: The scourge of tax havens*. University of Chicago Press.

[Downloaded from qjfep.ir on 2026-11-26]

[DOI: 10.61882/qjfep.13.51.188]